

اقتران شدید و واقعیت‌های اجتماعی: دیدگاهی معتدل در هستی‌شناسی اجتماعی

سید علی سیدی فرد*

فلسفه غرب معاصر، دانشگاه شهید بهشتی

s_seyyedifard@sbu.ac.ir

چکیده

هستی‌شناسی اجتماعی از حوزه‌های پیش‌رونده و مورد توجه فلسفه علم اجتماعی معاصر است. مسئله اصلی در این حوزه، نحوه تحقق واقعیت‌های اجتماعی است. به‌طور کلی دو دیدگاه در این زمینه وجود دارد: کل‌گرایی هستی‌شناختی و فردگرایی هستی‌شناختی. کل‌گرایان قائل به تقلیل نیافتن واقعیت‌های اجتماعی به مجموعه افراد و روابط میان آن‌ها هستند و فردگرایان واقعیت‌های اجتماعی را قابل تقلیل به مجموعه افراد می‌دانند. در سنت فکری اسلامی نیز این مسئله، به‌خصوص پس از علامه طباطبایی، مورد توجه قرار گرفته است. کل‌گرایان برای دفاع از ادعای خود دو دسته استدلال ارائه کرده‌اند: استدلال‌های فلسفی و استدلال‌های تجربی. در این مقاله، با تکیه بر شیوه استدلال‌آوری گذر به بهترین تبیین، ابتدا استدلال‌های فلسفی کل‌گرایان نقد و بررسی و سپس دیدگاهی معتدل و ایجابی ارائه می‌شود. براساس این دیدگاه، کلّ غیر قابل تقلیلی به نام جامعه یا فرهنگ وجود ندارد، اما در عین حال واقعیت‌های اجتماعی خصلت الزام‌آوری، ثبات و تقرر خود را دارند. این دیدگاه مبتنی بر پاره‌ای از دستاوردهای علم اصول فقه، به‌خصوص آرای میرزای نائینی و شهید محمد باقر صدر است. دیدگاه معتدل ارائه‌شده، لوازم گوناگونی در حوزه روش شناخت اجتماعی دارد و به توسعه روشی به نام ژرف‌کاوی منجر شده است. روش استدلال بر مدعای اصلی مقاله گذر به بهترین تبیین است.

کلیدواژه‌ها: هستی‌شناسی اجتماعی، کل‌گرایی، فردگرایی، اقتران شدید، الزام دالت‌شناختی، الزام روان‌شناختی.

مقدمه

هستی‌شناسی اجتماعی یکی از حوزه‌های پیشرو و در حال گسترش فلسفه معاصر است. مسئله اصلی این حوزه فلسفی شناخت نحوه وجود^۱ و تحقق واقعیت‌های حوزه اجتماعی است (Searle, 2010, p. 5). هر نوع موضع‌گیری نظری در قبال مسئله اصلی این شاخه فلسفی، پیامدهای معناداری را برای علوم اجتماعی پذیرفته از نظر یک اندیشمند به دنبال می‌آورد. روش شناخت یک پدیده خاص، از جمله یک پدیده اجتماعی، تا حدی در گروی تلقی فلسفی ما از وضعیت هستی‌شناختی آن پدیده است؛ برای مثال بعید است بتوان با همان روشی که واقعیت‌های مجرد و انتزاعی مانند اشیاء ریاضیاتی را مطالعه می‌کنیم، موجودات متعلق به عالم طبیعت را بررسی کنیم. در مقاله حاضر دیدگاهی ایجابی و فردگرایانه در باب نحوه وجود واقعیت‌های اجتماعی ارائه می‌شود. این دیدگاه مبتنی بر برخی دستاوردهای اصولی مانند تفکیک سطوح سه‌گانه دلالت و بحث اقتران شدید (قرن‌آکید) در دانش اصول فقه است. مدعای این مقاله براساس گذر به بهترین تبیین^۲ موجه شده است. در این روش، فرضیه‌ای که بهتر از فرضیه‌های دیگر شواهد موجود را تبیین می‌کند، به‌منزله بهترین تبیین پذیرفته می‌شود. ملاحظات تبیینی راهنمای استنباط هستند و دانشمند از شواهد موجود فرضیه‌ای را استنباط می‌کند که به بهترین نحو همان شواهد را تبیین می‌کند (Lipton, 2008, p. 193). در میان تبیین‌های محتمل، تبیینی بهتر است که واجد معیارهایی مانند سادگی (هستی‌شناختی و تبیینی) صحت، سازگاری^۳، شمول^۴ و ثمربخشی^۵ باشد (Sankey, 2008, p. 255). معیاری که بیشتر درباره آن مناقشه شده، اصل سادگی و به‌طور خاص اصل سادگی هستی‌شناختی است. سادگی هستی‌شناختی به این معناست که یک نظریه در مقایسه با نظریه‌ای دیگر موجودات کمتری را فرض می‌کند. به تعبیر دقیق‌تر، نظریه T_1 از نظریه T_2 به لحاظ هستی‌شناختی ساده‌تر است، اگر T_1 زیرمجموعه سره^۶ T_2 باشد اصل سادگی هستی‌شناختی نیز بیان می‌کند: در شرایط مساوی^۷ اگر نظریه T_1 از نظریه T_2 به لحاظ هستی‌شناختی ساده‌تر باشد، آن‌گاه ترجیح T_1 بر T_2 عقلانی است (Baker, 2016, p. 19)^۸.

1. Mode Of Existence.
2. Inference To The Best Explanation (Ibe).
3. Consistency.
4. Breadth.
5. Fertility.
6. Proper Subset.
7. Other Things Being Equal.

۸. البته در شرایط واقعی چنین چیزی کمتر رخ می‌دهد و بنا به تعابیر مربوط به نمودار ون، در غالب موارد نسبت دو نظریه از نظر موجوداتی که فرض می‌کنند نسبت عموم و خصوص من وجه است نه عموم و خصوص مطلق.

پرداختن به بحث‌های فنی مربوط به سادگی هستی‌شناختی با هدف مقاله حاضر سازگاری ندارد و در اینجا تنها به ذکر یک نکته ضروری بسنده می‌شود. فرض کنید T_1 و T_2 دو نظریه هستند که بخشی از پدیده‌های اجتماعی را تبیین می‌کنند. T_2 برای تبیین پدیده‌های مذکور شیء b را فرض می‌کند و T_1 بدون فرض کردن b تبیینی به همان قوت ارائه می‌کند. در اینجا تنها دلیل پذیرفتن b در T_2 نقش تبیینی b در T_2 است؛ بنابراین اگر این نقش تبیینی حذف شود، چنان‌که در T_1 صورت پذیرفته است، هیچ دلیلی برای پذیرفتن b باقی نمی‌ماند؛ بنابراین، این ادعا که چیزی به نام b وجود دارد، بدون دلیل است. روشن است که مدعای بدون دلیل کاذب نیست، بلکه ممکن است صادق یا کاذب باشد و اشکال T_2 این است که شامل مدعایی بی‌دلیل یا گزاره‌ای غیرموجه (وجود داشتن b) است.

۱. کل‌گرایی و فردگرایی هستی‌شناختی

دیدگاه‌های طرح‌شده در هستی‌شناسی اجتماعی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: الف) دیدگاه‌های فردگرایانه، ب) دیدگاه‌های کل‌گرایانه. فردگرایی هستی‌شناختی بیان می‌کند واقعیت‌ها یا پدیده‌های اجتماعی کاملاً ساخته‌شده از واقعیت‌های فردی بوده یا وابسته به آن‌ها هستند (Epstein, 2014, p. 18). براساس این دیدگاه واقعیت‌های اجتماعی قابل تقلیل به افراد و روابط میان آن‌ها هستند. در مقابل، کل‌گرایی هستی‌شناختی قائل به تقلیل نداشتن واقعیت‌های اجتماعی به افراد و روابط میان آن‌هاست. در یک تقسیم‌بندی کلی ادله کل‌گرایان را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: الف) استدلال‌های پیشین: استدلال‌هایی که براساس برخی اصول موضوعه و بدون بررسی پسینی شواهد، مدعایی را اثبات می‌کنند. در اینجا پیشینی بودن به معنای کانتی آن به کار نرفته است، بلکه تنها به معنای تکیه بر اصول موضوعه و بررسی نشدن پسین شواهد است. ب) استدلال‌های پسین: استدلال‌هایی که با تکیه بر ملاحظه پسین مجموعه‌ای از شواهد مدعایی را تأیید می‌کنند. این شواهد گاهی شواهد غیرمتنی هستند (تمسک به برخی پدیده‌های تجربی مانند الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی) و گاهی شواهد متنی (مثلاً تمسک به آیات قرآن در سنت اسلامی).

از آنجا که شیوه استدلال‌آوری این مقاله استنباط بهترین تبیین (IBI) است و با چنین روشی نمی‌توان استدلال‌های اصل موضوعی را نقد کرد، در مقام نقد، تنها استدلال‌های پسین بررسی می‌شوند. البته اندیشمندان مسلمان بیشتر براساس شواهد تجربی و نقلی از دیدگاه‌های کل‌گرایانه

خود دفاع کرده‌اند. استدلال‌های پیشین معدودی که در سنت اسلامی به نفع کل‌گرایی سامان یافته‌اند در موضع دیگری نقد و بررسی شده است.^۱

۲. استدلال‌های پسین به نفع کل‌گرایی در سنت اسلامی

این دسته از استدلال‌ها را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) استدلال‌های نقلی: استدلال‌های نقلی با تکیه بر بعضی شواهد نقلی از کل‌گرایی دفاع می‌کنند. علامه طباطبایی (طباطبایی، ۱۴۳۰ ق، ص ۳۵۱) و در امتداد ایشان، شهید مطهری (مطهری، ۱۳۹۰، ص ۳۷-۴۲) چنین استدلال‌هایی را اقامه کرده‌اند. همه شواهد نقلی مذکور مؤید این نکته هستند که جامعه صفاتی حقیقی دارد و آنچه واقعی‌تری و رای افراد و مجموعه روابط آن‌ها ندارد نمی‌تواند واجد صفات حقیقی باشد.

ب) استدلال‌های تجربی: استدلال‌های تجربی برای دفاع از کل‌گرایی به شواهدی تمسک می‌کنند که ادراک تجربی دارند. الزام‌آوری^۲ و قهر و غلبه جامعه بر افراد از این دست شواهد است. علامه طباطبایی بیان می‌کند «ترس و وحشت‌های عمومی که در مواقع شکست، ناامنی، زلزله، قحط و وبا پدید می‌آید یا -در رتبه پایین‌تر و با تأثیر کمتر- مراسم متعارف و پوشش‌هایی که در یک ملت رواج می‌یابد به اندازه‌ای نیرومند است که قوه ادراک و فکر را از افراد می‌گیرد و آنان را ناچار می‌کند که از جامعه پیروی کنند» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ص ۶۰). این تعبیر علامه بی‌شباهت به تعبیر امیل دورکیم در دفاع از عینی بودن واقعیت‌های اجتماعی نیست. او بیان می‌کند «آن‌ها [واقعیت‌های اجتماعی]، نه تنها شیوه‌های عمل و تفکری هستند که خارج از آگاهی افراد تحقق دارند، بلکه علاوه بر این، واجد قدرت قهرآور و غالبی می‌باشند که از طریق آن خود را بر فرد تحمیل می‌کنند» (Durkheim, 1982, p. 51). جالب آنکه علامه طباطبایی در جلد چهارم تفسیر المیزان از اوگوست کنت، به منزله کسی که بنا به گفته‌ها بنیان‌گذار تاریخ امت‌ها بوده، سخن به میان آورده است (طباطبایی، ۱۴۳۰ ق، ج ۴، ص ۹۷). دورکیم نیز در کتاب قواعد بیان می‌کند کُنت اعلام کرد پدیده‌های اجتماعی، واقعیت‌هایی طبیعی و در معرض قوانین طبیعی هستند. او در طرح این ادعا آشکارا خصلت آن‌ها را به منزله اشیاء به رسمیت شناخت» (Durkheim, 1982, p. 63). البته دورکیم پس از این عبارت بیان می‌کند که کنت در عمل به لوازم روش‌شناختی این

۱. ر.ک: سیدی‌فرد، سید علی و فرقانی، محمدکاظم. ۱۳۹۴.

2. Coercion.

دیدگاه پایبند نبود. به‌طور کلی، شواهد تجربی اصلی مورد استناد کل‌گرایان را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد (تقریباً این شواهد در کتاب قواعد روش جامعه‌شناسی به‌صورت نسبتاً واضحی مطرح شده‌اند (دورکیم، ۱۳۸۷، ص ۲۷-۳۷):

الف) استقلال هستی‌شناختی واقعیت‌های اجتماعی دربارهٔ افراد: به این معنا که افراد از بین می‌روند و واقعیت‌های اجتماعی همچنان باقی می‌مانند.

ب) الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی: واقعیت‌های اجتماعی کنش‌های افراد را محدود و مقید می‌کنند و به همین دلیل دارای تأثیرگذاری علی و وجودی واقعی و مستقل از افراد هستند.

ج) مقاومت واقعیت‌های اجتماعی در برابر تغییر: واقعیت‌های اجتماعی در برابر اراده‌های انسانی مقاومت می‌کنند. ما نمی‌توانیم به‌راحتی فرهنگ جافتاده در میان گروه خاصی از مردم را تغییر دهیم.

این شواهد سه‌گانه به‌طور تفصیلی‌تر و ذیل عنوان «شواهد ارائه‌شده از سوی کل‌گرایان» توضیح داده شده و نقد می‌شوند. ما ابتدا به طرح دیدگاه خود به‌منزله تبیینی بدیل در مقابل کل‌گرایی می‌پردازیم. سپس این شواهد سه‌گانه را بدون پذیرش کلی تقلیل‌ناپذیر به افراد تبیین می‌کنیم و وجوه بهتر بودن تبیین پیشنهادی دربارهٔ تبیین‌های کل‌گرایانه را بیان خواهیم کرد.

۳. دیدگاه برگزیده در باب واقعیت اجتماعی

براساس دیدگاه پذیرفته‌شده، به‌صورت بسیار فشرده می‌توان واقعیت‌های اجتماعی را به این نحو تحلیل کرد:

واقعیت اجتماعی مرکبی اعتباری است که اجزای تشکیل‌دهندهٔ آن عبارت‌اند از «نماد»، «عنوان» و مجموعه‌ای از «گزاره‌های هنجاری»، به نحوی که نماد با مفهوم و مفهوم با مجموعه گزاره‌های هنجاری مذکور، در بافتی خاص اقتران شدید یافته‌اند.

ابتدا لازم است مفاهیم به‌کاررفته در تعبیر فوق به اختصار معرفی شوند. «نمادها» دال‌های قراردادی و فیزیکی هستند و کارکرد اصلی آن‌ها ایجاد مفاهیم است (طباطبایی، بی‌تا، ص ۱۶-۱۷). همچنین زبانی نیستند و اشکال گوناگونی دارند؛ برای مثال لباس‌های یک افسر پلیس دلالت می‌کنند بر اینکه او پلیس و به تعبیر ساده‌تر بر پلیس بودن آن شخص است. «گزاره‌های هنجاری» گزاره‌هایی هستند که از جهان خارج حکایت نمی‌کنند، بلکه حاکی از خواست‌ها هستند. آن‌ها در بسیاری از موارد معطوف به تحقق عملی خاص در جهان خارج هستند. عنوان پلیس حامل برخی گزاره‌های هنجاری است؛ گزاره‌هایی از قبیل «(باید از دستورات پلیس تبعیت کرد)»، «پلیس باید با اعمال مجرمانه برخورد کند» و...

یک عنوان واحد، در بافت‌های گوناگون، با گزاره‌های هنجاری متفاوتی مقترن می‌شود؛ به این معنا که گزاره‌های مذکور به زمینه حساس هستند؛^۱ برای مثال ممکن است افرادی که در شرق کشور زندگی می‌کنند، در مقایسه با افرادی که در غرب کشور ساکن هستند، گزاره‌های هنجاری متفاوتی را به پلیس نسبت دهند. البته این به معنای نفی هرگونه ارتباط میان گزاره‌های مذکور نیست، بلکه آن‌ها در بافت‌ها و زمینه‌های اجتماعی مختلفی که تحت یک فرهنگ کلی قرار دارند، واجد نوعی شباهت خانوادگی^۲ هستند. ممکن است در یک بافت فرهنگی، گزاره‌های هنجاری الف، ب، ج و د به پلیس نسبت داده و در یک بافت فرهنگی دیگر گزاره‌های هنجاری الف، ب، ج و د به همان عنوان نسبت داده شوند.

ویتگنشتاین پس از طرح نظریه کاربردی معنا^۳ در کتاب تحقیقات فلسفی^۴ (Wittgenstein, 1958, p. 21)، برای توضیح کاربردهای متنوع یک عبارت زبانی واحد از مفهوم بازی‌های زبانی استفاده می‌کند؛ بازی‌های متنوع و متفاوتی وجود دارند که بر همه آن‌ها لفظ بازی اطلاق می‌شود؛ بر همین منوال، کاربردهای زبانی متنوع و متفاوتی برای یک عبارت زبانی واحد وجود دارد و برای اشاره به همه آن‌ها از همان یک عبارت زبانی استفاده می‌شود. (ibid, p. 31-32).^۵ درواقع میان همه کاربردهای یک عبارت زبانی واحد، امر مشترکی وجود ندارد، اما این کاربردهای متفاوت واجد ارتباط خاصی هستند که برای توضیح آن می‌توان از تمثیل شباهت خانوادگی استفاده کرد. در یک خانواده ممکن است چشم‌ها و بینی دختر شبیه پدر باشد، لب‌های پدر شبیه پسر به نظر برسد و ابروهای پسر شبیه مادر باشد. در این مثال، در عین درک شباهت میان اعضای خانواده نمی‌توان امر مشترک و واحدی را میان همه اعضای خانواده پیدا کرد (ibid, p. 32).^۶

در اینجا نیز ارتباط میان گزاره‌های متفاوتی که در بافت‌های گوناگون به یک عنوان واحد (مانند عنوان پلیس) نسبت داده می‌شوند، به صورت شباهت خانوادگی است. در بافت اجتماعی الف مجموعه‌ای از گزاره‌ها به عنوان پلیس نسبت داده می‌شود؛ در بافت اجتماعی ب، مجموعه‌ای از گزاره‌های دیگر به عنوان مذکور نسبت داده می‌شود و به تبع افراد تلقی‌های متفاوتی را از عنوان پلیس خواهند داشت، اما میان این تلقی‌های گوناگون شباهت خانوادگی وجود دارد.^۷

1. Context-Sensitive.
2. Family Resemblance.
3. Use Theory Of Meaning.

۴. بند ۴۳ کتاب تحقیقات فلسفی.

۵. بندهای ۶۵ و ۶۶ کتاب تحقیقات فلسفی.

۶. بند ۶۷ کتاب تحقیقات فلسفی.

۷. در رابطه با به‌کارگیری ایده شباهت خانوادگی دو نکته وجود دارد:

الف) نگارنده مقاله حاضر تنها از ایده شباهت خانوادگی برای توضیح بخشی از دیدگاه خود استفاده کرده است و

۳-۱. اقتران شدید و فرایند دلالت در ذهن

چنانکه بیان شد، واقعیت اجتماعی یک مرکب اعتباری است؛ به این معنا که رابطه میان اجزای تشکیل دهنده آن (نماد، عنوان و مجموعه گزاره‌های هنجاری) یک رابطه قراردادی و وابسته به ذهن است. اگر هیچ ذهنی وجود نمی‌داشت، چنین رابطه‌ای هم تحقق نمی‌یافت؛ مثلاً اینکه کلاه و یونیفرم خاصی بر پلیس بودن یک شخص دلالت داشته باشد امری قراردادی و وابسته به ذهن است (رابطه نماد و عنوان). ممکن است در فرهنگی دیگر پوشش دیگری دلالت بر پلیس بودن یک شخص داشته باشد. همچنین اینکه عنوان پلیس بر مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری دلالت می‌کند نیز امری قراردادی است (رابطه عنوان و مجموعه گزاره‌های هنجاری) و ممکن است در فرهنگی دیگر باید و نبایدهای دیگری بر رفتار پلیس حاکم باشد.

در اینجا پرسش مهم این است که چگونه این واقعیت‌های اعتباری و وابسته به ذهن سبب فشار و الزام بر رفتارهای اجتماعی می‌شوند؛ چیزی که همواره بسیاری از کل‌گرایان از جمله برخی جامعه‌شناسان کلاسیک نظیر مارکس و دورکیم بر آن تأکید کرده‌اند. برای پاسخ به این پرسش باید دقیق‌تر ماهیت وضع و قرارداد و به این منظور برخی پژوهش‌های محققان اصولی در علم اصول فقه را بررسی می‌کنیم. در دانش اصول فقه تحقیقات بسیاری در باب ماهیت رابطه واژگان و معانی انجام شده است و برخی شش نظریه متفاوت را در باب نحوه ربط واژه به معنا از یکدیگر تفکیک کرده‌اند (روحانی، ۱۴۱۳، ص ۴۳). محققان علم اصول در تحلیل رابطه میان واژه و معنا با مشکلی جدی مواجه بودند: از سویی رابطه واژه و معنا یا همان علقه وضعیه در ظاهر نوعی رابطه علی است؛ یعنی به محض تصور لفظ ذهن متوجه معنا می‌شود، اما از سوی دیگر روشن است که این رابطه رابطه‌ای طبیعی نیست؛ یعنی طبیعت یک واژه خاص، بدون مدخلیت هیچ عامل دیگری، مستلزم معنای به خصوصی نیست؛ برای مثال خود لفظ «آب» به طبیعت خود و بدون مدخلیت هیچ عامل دیگری مستلزم معنای آب نیست. اگر چنین بود، کسانی که با زبان فارسی آشنا نبودند نیز با تصور لفظ «آب» به معنای آب پی می‌بردند؛ در حالی که چنین نیست؛ زیرا کسی که به قراردادهای زبانی یک زبان خاص آگاه نیست، از تصور واژگان آن زبان به معنای آن‌ها پی نمی‌برد؛ بنابراین این رابطه، به واسطه وضع و قرارداد حاصل می‌شود (نائینی، ۱۳۷۶، ص ۳۰). حال پرسش این است که چگونه رابطه‌ای علی و لزومی میان واژه و معنا به واسطه وضع و قرارداد حاصل می‌شود.

به همه لوازم «نظریه کاربردی معنای» ویتگنشتان قائل نبوده و حتی با این نظریه هم‌دل نیست.
ب) تقریرات دیگری از ایده شباهت خانوادگی وجود دارد که در عین پیچیده‌تر و تکنیکی‌تر بودن، مناسب استفاده در بحث ارائه‌شده در متن نیست.

یکی از نظریات مطرح شده برای پاسخ به این مشکل نظریهٔ اقتران شدید (قرن اکید) شهید محمدباقر صدر است. شهید صدر پس از نقد و بررسی دیدگاه‌های مختلف در باب وضع^۱ رابطهٔ واژه و معنا) دیدگاه خود را بیان می‌کند. برای حل این پارادوکس، او به تحلیل ذهن روی می‌آورد. از نظر شهید صدر در حوزهٔ دلالت سه قانون طبیعی بر ذهن حاکم است:

قانون ۱. ادراک یک شیء علت پدیدارشدن تصور آن در ذهن است؛ مثلاً اگر اسبی را مشاهده کنیم، صورت اسب نیز در ذهن ما شکل می‌گیرد.

قانون ۲. ادراک چیزی که شبیه چیز دیگری است، علت پدیدارشدن تصور آن چیز دیگر در ذهن است؛ مثلاً اگر عکس اسب را ببینیم (که شبیه اسب واقعی است) صورت اسب در ذهن ما پدیدار می‌شود.

قانون ۳. اگر دو یا چند چیز به شدت با یکدیگر مقترن و همراه شوند، تصور هر کدام از آن‌ها علت پدیدارشدن تصور دیگری در ذهن است؛ مثلاً صدای اسب همواره با خود اسب همراهی و مقارنت دارد؛ به همین دلیل اگر کسی صدای اسب را بشنود صورت اسب را نیز تصور می‌کند. قانون دوم و سوم به نوعی در امتداد قانون اول قرار می‌گیرند؛ همان‌طور که طبق قانون ۱، ذهن ما از مواجهه با خود شیء به تصور شیء منتقل می‌شود، از مواجهه با امر مشابه (قانون ۲) و همچنین امر مقارن (قانون ۳) شیء نیز به تصور آن شیء منتقل می‌شود. در قانون سوم که از آن به قانون اقتران شدید (قرن اکید) یاد می‌شود، صرف اقتران و همراهی دو شیء کافی نیست، بلکه این همراهی باید شدید و اکید باشد. اقتران شدید به یکی از انحای زیر محقق می‌شود:

الف) اقتران یا همانندی کمی: منظور از اقتران کمی، همراه شدن دو شیء در دفعات زیاد و مکرر است؛ برای مثال دو دوست را در نظر بگیرید که همواره با یکدیگر هستند، با دیدن یکی از آن‌ها به یاد دیگری می‌افتیم. مهم‌ترین عنصر در اقتران کمی، عنصر تکرار زیاد است.

ب) اقتران یا همانندی کیفی: اقتران کیفی به معنای همراه شدن یک چیز با چیزی دیگر تحت شرایطی است که برای شخص تجربه‌کننده بسیار مهم است (حسینی حائری، ۱۴۲۸، ص ۹۹-۱۰۳). حکایت پادشاه و کنیزک در مثنوی معنوی را به خاطر آورید. پادشاهی عاشق کنیزی می‌شود و او را با خود به قصر می‌برد، اما کنیز بیمار شده و طیبیان از درمان او عاجز می‌شوند. مردی الهی در کسوت طبیب ظاهر شده و درمی‌یابد «تن خوش است و او گرفتار دل است». حکیم الهی برای تشخیص بیماری کنیز نبض او را گرفته و اسم شهرها را یک به یک می‌برد:

۱. شهید صدر نظریهٔ تعهد، نظریهٔ جعل واقعی و سه قرائت متفاوت از نظریهٔ اعتبار را نقد و بررسی کرده و سپس دیدگاه خود را بیان می‌کند.

شهر شهر و خانه خانه قصه کرد

نه رگش جنبید و نه رخ گشت زرد

نبض او بر حال خود بُد بی‌گزد

تا بپرسید از سمرقند چو قند

نبض جست و روی سرخ و زرد شد

کز سمرقندی زرگر فرد شد

با شنیدن نام سمرقند نبض کنیز شروع به تندزدن کرد؛ زیرا معشوق او (زرگری سمرقندی) در آن شهر بود. اینکه ذهن کنیز از شنیدن نام سمرقند به تصور معشوق خویش منتقل می‌شود، به دلیل اهمیت عشق و معشوق نزد اوست نه به دلیل آنکه زرگر سمرقندی را بارها در شهر سمرقند دیده است. اگر چنین بود، این تبادر و انتقال ذهنی تنها درباره زرگر رخ نمی‌داد و هر ذهن او از شنیدن نام سمرقند به هر آنکه از سمرقندیان می‌شناخت منتقل می‌شد؛ بنابراین اگر دو چیز (مانند شهر سمرقند و معشوق) تحت شرایطی که از نظر تجربه‌کننده آن مهم است (مانند وضعیت عشق) با یکدیگر مقترن شوند، ذهن از مواجهه با یک (شهر سمرقند) به دیگری (معشوق) منتقل می‌شود. شهید صدر با تکیه بر قانون اقترا شدید می‌کوشد پارادوکس وضع را حل کند. طبق قانون تکوینی اقترا شدید (قانون ۳) وقتی دو امر نزد ذهن اقترا و همراهی شدیدی پیدا می‌کنند، تصور یکی از آن‌ها سبب تصور دیگری است. از نظر شهید صدر، فرایند وضع و قرارداد زبانی، مصداقی برای قانون فوق پدید می‌آورد. قانون اقترا شدید (قانون ۳) قانونی تکوینی و غیر قراردادی است؛ ایجاد رابطه قراردادی میان واژه و معنا تنها فراهم‌کننده مصداقی برای صدق این قانون است؛ یعنی در فرایند وضع ما مصداقی را برای آن قانون کلی به وجود می‌آوریم نه خود آن قانون را. در برخی موارد، معنا و واژه‌ای که به ازای آن قرار داده می‌شود، مکرر با یکدیگر به کار گرفته می‌شوند (اقترا یا همانندی کمی) که از آن به وضع تعینی یاد می‌شود. در برخی موارد دیگر، واژه و معنا تحت شرایطی خاص و مهم، نظیر شرایط نام‌گذاری، با یکدیگر اقترا و همراهی می‌یابند (اقترا یا همانندی کیفی) که از آن به وضع تعینی تعبیر می‌شود؛ بنابراین هر چند رابطه واژه و معنا رابطه‌ای طبیعی نیست، اما از آنجا که آن دو (واژه و معنا) به سبب این قرارداد با یکدیگر اقترا شدید (کیفی یا کمی) پیدا می‌کنند، تصور یکی از آن‌ها سبب پدیدارشدن تصور دیگری در ذهن می‌شود. از آنجا که قانون اقترا شدید قانونی ناظر به فرایندهای حاکم بر ذهن انسان در حیطه دلالت است، حوزه اطلاق آن گسترده‌تر از زبان و رابطه واژگان و معانی است و به تبع می‌توان آن را به حوزه‌های دیگری تعمیم داد.

تا اینجا بیان شد که واقعیت اجتماعی ترکیبی اعتباری متشکل از نماد، عنوان و مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری است؛ به نحوی که میان عناصر سه‌گانه مذکور اقتران یا همابندی شدید وجود داشته باشد. به تعبیر دقیق‌تر، نماد با عنوان اقتران شدید یافته است و عنوان با مجموعه گزاره‌های هنجاری. طبق توضیحاتی که در باب قانون اقتران شدید داده شد، ذهن ما از مواجهه با مجموعه‌ای از نمادها (یونیفرم و کلاه پلیس) به عنوانی خاص (عنوان پلیس) منتقل می‌شود و از عنوان پلیس به مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری («باید از دستورات پلیس تبعیت کرد»، «پلیس باید به اعمال مجرمانه واکنش نشان بدهد» و...) انتقال ذهن ما از نمادها به عنوان و از عنوان به گزاره‌های هنجاری یک انتقال شبه علی و غیراختیاری است و دلیل آن اقتران شدید میان عناصر سه‌گانه مذکور است.

۳-۲. سطوح دلالت و معنای مضمون در واقعیت اجتماعی

چنان‌که توضیح داده شد، در یک بافت اجتماعی خاص، ذهن اشخاص از مواجهه با مجموعه‌ای از نمادها به ناگزیر و به‌اضطرار به عنوانی خاص منتقل می‌شود و تصور آن عنوان خاص نیز علت حصول گزاره‌های هنجاری خاصی در ذهن آن‌ها می‌شود. در اینجا پرسش جدیدی آشکار می‌شود و آن این است که آیا فرد خاصی محتوای گزاره‌های هنجاری مذکور را به‌طور جدی اراده کرده است؟ آیا نوعی مراد متکلم، مدلول تصدیقی یا به تعبیر مضیق‌تر، نوعی اراده‌ای جدیه در پس این گزاره‌های هنجاری وجود دارد؟ برای روش‌شدن اصل پرسش باید ابتدا به‌طور مختصر سطوح دلالت را توضیح بدهیم. محققان علم اصول دلالت الفاظ بر معانی را واجد سه سطح می‌دانند: الف) دلالت تصویری یا لغویه، ب) دلالت تصدیقیه اولی یا اراده‌استعمالیه، ج) دلالت تصدیقیه ثانیه یا اراده‌جدیه. به‌طورکلی دلالت تصویری همان دلالتی است که خود لفظ واجد آن است، فارغ از اینکه چه کسی آن را به کار می‌برد. دلالت تصویری متعلق به الفاظ است و دلالت تصدیقیه متعلق به اشخاص. اکنون به‌طور دقیق‌تری، براساس کلمات میرزای نائینی، به تفکیک انواع دلالت و شرح آن‌ها می‌پردازیم.^۲

۳-۲-۱. دلالت تصویری

مدلول تصویری یا معنای سمانتیک معنایی است که خود واژه به ذهن متبادر می‌کند، فارغ از اینکه چه

1. Speaker's Meaning.

۲. مطالب این بخش بازنویسی و برداشت نویسنده از بخش‌های مختلفی از کتاب «اجود التقريرات» (نائینی، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۳۲، تحت عنوان «الامر الثانی: فی أنّ الدلالة تابعة للارادة ام لا») و همچنین ج ۱، ص ۴۷۷ ذیل عنوان «انّه وقع الکلام فی أنّ العام المخصص هل هو حقيقة او مجاز») و همچنین آثار اصولی گوناگون شهید صدر، از جمله حلقه ثانیة و ثالثه از کتاب «دروس فی علم الاصول» است.

کسی آن را به کار می‌برد. «مدلول تصویری» در مقابل «مراد جدی» قرار دارد؛ اولی معنای خود واژه است، دومی منظور شخص از به‌کاربردن واژه. مدلول تصویری معنای کلام است و مراد جدی قصد متکلم از به‌کارگیری واژگان. ویژگی‌های مدلول تصویری (معنای سمانتیک) را می‌توان به این نحو خلاصه کرد: الف) تنها وابسته به فرایند وضع و اقتران شدید میان واژه و معنا نزد ذهن اشخاص است.

ب) متوقف بر استعمال الفاظ توسط گوینده‌ای آگاه و هشیار نیست.

ج) متوقف بر توجه به بافت و سیاقی که واژگان در آن به کار گرفته می‌شوند نیست.

برای توضیح قیود فوق، به این مثال توجه کنید:

فرض کنید یادداشتی از یک روزنامه را انتخاب و با قیچی کلمات آن را جدا می‌کنید. سپس آن‌ها را در کیسه‌ای ریخته، تکان می‌دهید و تعدادی کلمه را انتخاب می‌کنید و کنار هم قرار می‌دهید (کاری که منسوب به برخی طرف‌داران دادائیسزم در ادبیات است). اکنون تصور کنید برخلاف انتظار شما حاصل این کار چنین می‌شود:

دل به جایی و سر به جایی بند

در کشاکش گسست بند از بند

می‌توان با کدام سحر عظیم

خویشتن را ز خویشتن برکنند؟

برگه‌های دلم سیاه و سپید

لابه‌لایش پر از چرند و پرند

این واژگان دارای معنا هستند و کسی که با قراردادهای زبانی در زبان فارسی آشنا باشد معنای آن را درمی‌یابد (شرط الف)، اما براساس فرض ما هیچ‌کس معنای آن‌ها را اراده نکرده است؛ زیرا واژگان مذکور تنها برحسب اتفاق کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند؛ بنابراین، درک مدلول تصویری این واژگان متوقف بر استعمال آن‌ها از سوی گوینده‌ای آگاه نیست (شرط ب). همچنین انتقال معنای واژگان مذکور به ذهن ما در گروی توجه به بافت و سیاقی که در آن اظهار شده‌اند نیست و اساساً کسی این واژگان را اظهار نکرده است (شرط ج).

۲-۲-۳. مراد جدی

مراد جدی همان قصد اصلی گوینده از به‌کارگیری کلام است. معمولاً میان مراد جدی گوینده و مدلول تصویری واژگانی که به کار می‌برد تطابق وجود دارد، اما همیشه چنین نیست. در مواردی که گوینده تعبیر کنایی، مجازی و استعاری به کار می‌برد، مدلول تصویری و مراد جدی تطابق

ندارند؛ برای مثال اگر شخصی بگوید «مرغ همسایه غاز است»، مدلول تصویری و مراد جدی او تطابق ندارند. مدلول تصویری این واژگان این است که مرغی که در مایملک همسایه قرار دارد تحت گونه‌ها قرار می‌گیرد. اما مراد جدی گوینده آن است که تصور مخاطب او درباره ویژگی‌ها و دارایی‌های دیگران نادرست و همراه با اغراق است. مراد جدی دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) همیشه ضمن مدلول تصویری بیان می‌شود (حتی اگر مراد جدی متکلم مطابق با مدلول تصویری واژه نباشد).

ب) همواره توسط گوینده‌ای آگاه و هشیار اظهار می‌شوند.

ج) فهم آن در گروی توجه به بافت و زمینه‌ای است که در آن اظهار می‌شود.

د) گوینده باید جدی و در مقام بیان باشد (صدر، ۱۹۹۱م، ص ۷۲-۸۷).

در مثال بالا (بیان ضرب‌المثل «مرغ همسایه غاز است») همه شروط فوق ضروری است. به طور خلاصه، مدلول تصویری معنای متبادر از خود واژگان است و مراد جدی معنای مستفاد از قصد متکلم.

۳-۳. مراد جدی و واقعیت‌های اجتماعی

پس از بیان این مقدمات، به پرسش اصلی خود بازمی‌گردیم: آیا واقعیت‌های اجتماعی، علاوه بر مدلول تصویری که عبارت است از همان گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با یک عنوان خاص، واجد مدلول تصدیقی نیز هستند؟ آیا در پس این گزاره‌های هنجاری، مراد جدی خاصی نهفته است؟ اگر آری، چه کسی چنان اراده‌ای کرده است؟ پاسخ به پرسش اول مثبت است. وقتی با مجموعه‌ای از نمادها (کلاه و یونیفرم پلیس) مواجه می‌شویم، ذهن ما به اضطرار به عنوانی خاص (عنوان پلیس) منتقل می‌شود و به محض درک عنوان مذکور، مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری («باید از دستوران پلیس تبعیت کرد» و...) به ذهن ما متبادر می‌شود. در اینجا معمولاً کسی که واجد عنوان خاصی است (شخص پلیس)، مدلول گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با عنوان منتسب به خود را به طور جدی اراده می‌کند. این یعنی درباره واقعیت‌های اجتماعی علاوه بر گزاره‌های هنجاری که از صرف مواجهه با نمادها به ذهن ما متبادر می‌شود (و امری است ناشی از قانون اقترا شدید)، انسان‌ها نیز توقع دارند که دیگر انسان‌ها رفتار خود را براساس این گزاره‌های هنجاری تنظیم کنند.

عناوین مختلف از طریق شبکه‌ای از گزاره‌های هنجاری متقابل و درهم‌تنیده به یکدیگر وابسته‌اند؛ برای مثال عنوان معلم به عنوان دانش‌آموز وابسته است؛ چراکه شبکه‌ای از باید و نبایدهای متقابل میان کسی که واجد عنوان معلمی است و کسی که واجد عنوان دانش‌آموزی است وجود دارد. دانش‌آموز به محض اینکه تشخیص دهد عنوان معلم بر شخص خاصی صدق می‌کند،

گزاره‌های هنجاری مقترن با آن عنوان به ذهنش متبادر می‌شود و معلم هم کسی است که مدلول این گزاره‌ها را جدی اراده کرده است؛ یعنی توقع دارد دانش‌آموز به آن‌ها پایبند باشد. در مقابل، معلم به محض اینکه دریابد عنوان دانش‌آموز بر شخص خاصی صدق می‌کند، مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری مقترن با عنوان دانش‌آموز («باید به دانش‌آموز مطالب درسی را آموخت» و...) به ذهنش متبادر می‌شود. دانش‌آموز نیز مدلول گزاره‌های هنجاری فوق را جدی اراده می‌کند؛ یعنی توقع دارد معلم به آن‌ها پایبند باشد.

۳-۴. لایه‌های الزام در واقعیت‌های اجتماعی

شخص در مواجهه با واقعیت‌های اجتماعی، معمولاً با دو گونه الزام روبه‌رو می‌شود: الف) الزام دلالت‌شناختی، ب) الزام روان‌شناختی.

۳-۴-۱. الزام دلالت‌شناختی (ناگزیری نشانگانی)

الزام دلالت‌شناختی نتیجه قانون اقتران شدید است. وقتی دو امر به شدت نزد ذهن با یکدیگر مقترن می‌شوند، شخص به ناچار و به اضطرار از مواجهه با یکی از آن‌ها متوجه دیگری می‌شود. اقتران شدید ممکن است میان هر مجموعه‌ای از امور رخ بدهد؛ گاهی اقتران شدید میان واژه و معناست و گاهی اقتران شدید میان دسته‌ای از نمادها، عناوین و گزاره‌های هنجاری و گاهی میان اموری دیگر.

از آنجا که واقعیت‌های اجتماعی (مركب‌های اعتباری متشکل از نماد، عنوان و گزاره‌های هنجاری) مصداقی از قانون اقتران شدید را پدید می‌آورند، نوعی الزام دلالت‌شناختی (ناگزیری نشانگانی) را بر ذهن اشخاص تحمیل می‌کنند. اشخاص به ناچار و از روی اضطرار از مواجهه با برخی نمادها، متوجه برخی عناوین خاص می‌شوند و توجه به آن عناوین موجب متبادر شدن مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری به ذهن آن‌ها می‌شود. در مواجهه با یک واقعیت اجتماعی، شخص چه بخواهد و چه نخواهد، مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری را در ذهن خود احضار می‌کند؛ درست همان‌طور که یک فارسی‌زبان، چه بخواهد و چه نخواهد، از شنیدن لفظ «ماه» به معنای ماه منتقل می‌شود.

۳-۴-۲. الزام روان‌شناختی (ناگزیری روانی)

بیان شد که در حوزه امور اجتماعی، علاوه بر دلالت‌تصوری (انتقال ناگزیر ذهن از نماد به عناوین

و گزاره‌های هنجاری)، نوعی مراد جدی هم در کار است و شخص یا اشخاصی مدلول گزاره‌های هنجاری مذکور را اراده کرده‌اند؛ برای مثال یک شخص (به منزله یک معلم) مدلول گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با عنوان معلمی را اراده می‌کند؛ یعنی توقع دارد افراد (به منزله دانش‌آموزان) به آن باید و نبایدها پایبند باشند. به میان آمدن عنصر مراد جدی سبب شکل‌گیری نوع جدیدی از الزام، یعنی الزام روان‌شناختی (ناگزیری روانی) می‌شود؛ برای مثال دانش‌آموز علاوه بر اینکه به محض مواجهه با معلم مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری را بی‌اختیار در ذهن خود حاضر می‌کند (الزام دلالت‌شناختی) از آنجا که می‌داند معلم مدلول آن گزاره‌ها را اراده کرده است (مراد جدی)، از واکنش احتمالی معلم، در صورت پایبندنبودن به مدلول گزاره هنجاری مورد نظر او پرهیز می‌کند (الزام روان‌شناختی). واکنش معلم نوعی واکنش منفی و تنبیهی خواهد بود و اشخاص معمولاً از تنبیه و واکنش‌های منفی به لحاظ روانی احتراز دارند.

نکته مهم در باب الزام روان‌شناختی توجه به پیوستگی و خصلت شبکه‌ای واقعیت‌های اجتماعی است. خصلت شبکه‌ای و درهم‌تنیده واقعیت‌های اجتماعی سبب می‌شود الزامات روان‌شناختی فشار زیادی را بر افراد تحمیل کنند. برای توضیح این نکته به مثال زیر توجه کنید:

فرض کنید دانش‌آموزی به این گزاره هنجاری مقترن‌شده با عنوان معلم که «باید به معلم احترام گذاشت» توجه نمی‌کند و به مدلول آن پایبند نیست. در اینجا ابتدا به نظر می‌رسد تنها معلم است که به طور جدی مدلول گزاره فوق را اراده کرده است و دانش‌آموز تنها با تنبیه احتمالی یک شخص خاص، یعنی معلم روبه‌رو است، اما با نگاه دقیق‌تر درمی‌یابیم مدیر مدرسه نیز بنا به اینکه واجد عنوان مدیر مدرسه است، «باید از معلم دفاع کند» و به این ترتیب می‌تواند تحت شرایطی خاص، دانش‌آموز را اخراج کند. فرض کنیم دانش‌آموز سماجت به خرج می‌دهد و به معلم بی‌احترامی می‌کند و مدیر هم او را اخراج می‌کند، اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود، سازمان‌های مختلف برای استخدام اشخاص، از آن‌ها مدارک آموزشی و پژوهشی معتبر می‌طلبند؛ برای مثال عنوان مدیر بانک نیز با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری اقتران شدید یافته است. همچنین او «باید کسانی را استخدام کند که مدارک آموزشی معتبر دارند» (گزاره هنجاری). در چنین موقعیتی، دانش‌آموز مذکور به دلیل اخراج‌شدن از مدرسه نمی‌تواند مدرک آموزشی معتبری داشته باشد و به تبع نمی‌تواند در بانک استخدام شود. شبکه پیوسته واقعیت‌های اجتماعی بسیار وسیع و گسترده است و به همین دلیل، شخص در صورت تبعیت نکردن از برخی گزاره‌های هنجاری خاص باید تنبیه‌ها و پیامدهای متعاقب آن را به صورت پیوسته و متصل پذیرا باشد.

شکندگی الزام‌های اجتماعی

با توجه به توضیحاتی که تاکنون درباره ماهیت واقعیت اجتماعی داده شد، این نکته آشکار می‌شود که این واقعیت‌ها اموری برساختی و وابسته به مشاهده‌گر هستند و همه سطوح الزام آن، اعم از الزام دلالت‌شناختی و الزام روان‌شناختی، اموری تغییرپذیر و شکننده هستند. البته همیشه این الزام‌ها نوعی تقرر و ثبات را بر روابط اجتماعی حاکم می‌کنند، اما برخلاف دیدگاه‌های کل‌گرایانه به هیچ وجه امور متافیزیکی مستقلی که خود را بر افراد تحمیل کنند و شخص قدرت مقابله با آن‌ها را نداشته باشد محسوب نمی‌شوند. ثبات و تقرر واقعیت‌های اجتماعی محصول دو گونه الزام است:

الف) الزام دلالت‌شناختی (قانون اقتران شدید)؛

ب) الزام روان‌شناختی (پرهیز از تنبیه و خطر محتمل).

نکته بسیار مهم آن است که الزام دلالت‌شناختی مبنایی را برای تحقق الزامات روان‌شناختی فراهم می‌آورد، درست همان‌طور که دلالت‌تصوریه الفاظ، سبب امکان ابراز مراد جدی می‌شود؛ برای مثال اگر عنوان معلم با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری اقتران شدید نیافته بود (الزام دلالت‌شناختی)، شخص معلم دیگر توقع تبعیت دانش‌آموزان از آن گزاره‌های هنجاری را نمی‌داشت؛ به این ترتیب، مبنای اصلی الزام و فشارآوری واقعیت‌های اجتماعی، همین الزامات دلالت‌شناختی هستند که از طریق فرایند اقتران شدید شکل می‌گیرند. برای فهم این مطلب به مثالی زبانی توسل می‌جویم:

شخص فارسی‌زبان، برای اشاره به معنای آب ناچار است از لفظ «آب» استفاده کند؛ چراکه در نزد فارسی‌زبانان معنای آب با لفظ آب اقتران شدید یافته است. به دلیل همین الزام دلالت‌شناختی به وجود آمده از طریق فرایند اقتران شدید، ما به عنوان فارسی‌زبان برای اشاره به معنای آب نمی‌توانیم از لفظ «eau» استفاده کنیم و به ناچار باید لفظ «آب» را به کار ببریم. در فرهنگی خاص نیز عنوان معلم نزد کسانی که در آن فرهنگ زیست می‌کنند، با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری خاص اقتران شدید یافته است، ما نمی‌توانیم در عین پذیرش نقش معلمی مانع انتقال ذهن دیگران از عنوان معلمی به مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری خاص شویم و به تبع مانع شکل‌گیری پاره‌ای توقعات در ذهن آن‌ها بگردیم. با این حال، واقعیت‌های اجتماعی اموری وابسته به ذهن اشخاص هستند؛ همان‌طور که رابطه میان لفظ و معنا رابطه‌ای ذاتی نیست، رابطه میان عنوانی خاص و مجموعه‌ای از گزاره‌های اقتران شدید یافته با آن عنوان نیز رابطه‌ای ذاتی نیست.

استدلال در دفاع از دیدگاه ارائه شده

با توجه به اینکه الگوی استدلال آوری پژوهش حاضر استنباط بهترین تبیین است باید نشان داد که: الف) این دیدگاه شواهد کل گرایان در تأیید عینی بودن واقعیت‌های اجتماعی و تقلیل نداشتن آن‌ها به افراد را بدون توسل به ایده تحقق استقلال‌ی واقعیت‌های اجتماعی به نحو بهتری تبیین می‌کند.

ب) همچنین این دیدگاه نقص‌های نظریه‌های فردگرایانه دیگر را ندارد یا نسبت به دیگر نظریات فردگرایان نقص‌های کمتری دارد.

شواهد اقامه شده از سوی کل گرایان

به نظر می‌رسد کل گرایان براساس الگوی استنباط بهترین تبیین شواهد زیر را مؤید مدعای خود می‌دانند (دورکیم، ۱۳۸۷، ص ۲۷-۳۷):

الف) استقلال هستی شناختی واقعیت‌های اجتماعی برای افراد

کل گرایان اظهار می‌کنند امور اجتماعی به‌طور مستقل از افراد تحقق دارند. افراد انسانی به دنیا می‌آیند و از دنیا می‌روند؛ درحالی که واقعیت‌های اجتماعی همچنان باقی هستند و با مرگ یک یا دو فرد از بین نمی‌روند؛ برای مثال در طول مدت زمانی خاص حتی ممکن است یک نسل به‌طور کامل از بین بروند، اما فرهنگ آن‌ها باقی بماند و نسل بعدی نیز تحت تأثیر آن فرهنگ باشد.

بقای واقعیت‌های اجتماعی در طول نسل‌های مختلف نمی‌تواند شاهی بر مدعای کل گرایی باشد؛ چراکه ممکن است واقعیت‌های اجتماعی از طریق آموزش و نسل به نسل به افراد منتقل شود. این مطلب که جمع خاصی از افراد از بین می‌روند و در عین حال، برخی امور اجتماعی ناظر به زندگی آن‌ها باقی می‌ماند، به هیچ وجه مستلزم استقلال امور اجتماعی مذکور نیست؛ زیرا ممکن است آن‌ها با فرایند انتقال و آموزش، به جمع خاص دیگری منتقل شده و وابسته به جمع دوم باشند. تنها نبودن همه افراد انسانی و بقای واقعیت‌های اجتماعی مستلزم قائل شدن به تقلیل نیافتن این واقعیت‌ها به مجموعه افراد و روابط میان آن‌هاست، نه بخشی از انسان‌ها.

ب) الزام آوری واقعیت‌های اجتماعی

مهم‌ترین و جدی‌ترین شاهی که کل گرایان در تأیید مدعای خود بیان می‌کنند، مسئله الزام آوری^۱

1. Coercive Character Of Social Facts.

واقعیت‌های اجتماعی و فشار آن‌ها بر افراد است. افراد تحت تأثیر فشارهای اجتماعی قرار می‌گیرند؛ اینکه من نقش خاصی مانند نقش معلمی را بر عهده بگیرم موجب مقید و محدود شدن کنش‌های من می‌شود. وقتی در بستر اجتماعی خاص به منزله معلم شناخته می‌شوم، نمی‌توانم هر نوع رفتاری را انجام دهم. وقتی در بستر اجتماعی خاص، به عنوان فرزند یک مجرم حرفه‌ای شناخته می‌شوم، با محدودیت‌ها و فشارهایی جدی روبه‌رو می‌گردم. نقش اجتماعی من، پایگاه اجتماعی من، نهادهای اجتماعی خاصی که با آن‌ها تعامل دارم و در مجموع، فرهنگی که در آن زندگی می‌کنم کنش‌های مرا محدود و مقید می‌کنند. گویی تحت نوعی فشار و الزام بیرونی قرار دارم که هیچ‌کدام از افراد خاص مسبب اصلی آن نیست.

در پاسخ باید گفت این امر که کنش‌های یک فرد تحت تأثیر واقعیت‌های اجتماعی قرار دارد و هیچ‌کدام از افراد به تنهایی مسبب ایجاد چنین فشاری نیست، به نحو بهتری نیز می‌تواند تبیین شود. براساس دیدگاهی که بیان شد، واقعیت‌های اجتماعی از قبیل عناوینی هستند که با گزاره‌های هنجاری خاصی اقتران شدید یافته‌اند. اقتران شدید میان آن‌ها سبب شکل‌گیری نوعی الزام دلالت‌شناختی در قالب شبکه‌ای از واقعیت‌های اجتماعی مرتبط و به تبع شکل‌گیری الزام روان‌شناختی می‌شود. این امر که اگر من نقش معلمی را بپذیرم، ناچار مقید به باید و نبایدهای خاصی می‌شوم به این نحو تبیین می‌شود:

(الف) انتساب عنوانی خاص به شخصی خاص: مثلاً عنوان معلم به شخص الف اسناد داده می‌شود.
(ب) الزام دلالت‌شناختی: عنوان معلم با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری نزد اذهان افراد یک جامعه خاص اقتران شدید می‌یابند؛ در نتیجه، به محض مواجهه با شخصی که واجد عنوان معلم است، ذهن آن‌ها متوجه مجموعه گزاره‌های هنجاری مذکور می‌شود (الزام دلالت‌شناختی).

(ج) الزام روان‌شناختی: شخص، به عنوان یک معلم، اگر مطابق گزاره‌های هنجاری خاصی که در جامعه او با عنوان معلم اقتران شدید یافته‌اند رفتار نکند با واکنش‌های تنبیهی دیگران مواجه خواهد شد (الزام روان‌شناختی). افراد دیگر توقع دارند او مطابق گزاره‌های هنجاری مذکور رفتار کند؛ یعنی به تبع الزام دلالت‌شناختی، افراد درگیر الزام‌های روان‌شناختی می‌شوند. خصلت شبکه‌ای و به هم پیوسته واقعیت‌های اجتماعی فشار الزام‌های روان‌شناختی را بیشتر می‌کند.

ج) مقاومت واقعیت‌های اجتماعی در برابر تغییر

کل‌گرایان، در پاره‌ای از موارد، چنین استدلال می‌کنند که واقعیت‌های اجتماعی در برابر تغییر

مقاومت می‌کنند، اما اگر این امور وابسته به اذهان فردی بودند، مقاومت آن‌ها در برابر اراده افراد معنایی نداشت. در پاسخ باید گفت مقاومت واقعیت‌های اجتماعی در مقابل اراده افراد نیز نشان از تحقق مستقل آن‌ها نیست، بلکه می‌توان با تکیه بر دیدگاهی که بیان آن گذشت و بدون پذیرش تحقق استقلالی این واقعیت‌ها چنین پدیده‌ای را توجیه کرد. گفته شد گزاره‌های هنجاری خاصی با عناوین و نمادهای خاصی اقتران شدید می‌یابند. پس از شکل‌گیری این اقتران شدید در ذهن افراد یک اجتماع، از مواجهه با نمادهای مربوط دسته‌ای از گزاره‌های هنجاری به ذهن آن‌ها متبادر می‌شود. در اینجا نوعی الزام دلالت‌شناختی وجود دارد که مبنای پاره‌ای از الزام‌های روان‌شناختی است. الزام‌های دلالت‌شناختی بر پایه قانون اقتران شدید شکل می‌گیرند و زمانی که دو امر نزد ذهن شخص یا اشخاصی اقتران شدید بیابند، نمی‌توان به راحتی تلازم میان آن دو را در ذهن آن شخص از بین برد.

مقاومت واقعیت‌های اجتماعی ناشی از اقتران شدید یافتن عناوین و گزاره‌های مذکور و به تبع شکل‌گیری نوعی الزام دلالت‌شناختی است. الزام و ثبات رابطه دلالتی میان عناوین و گزاره‌های هنجاری مذکور منشأ تقرر و ثبات الزام‌های روان‌شناختی میان آن‌ها می‌شود. به این ترتیب به نظر می‌رسد با تکیه بر دیدگاه ارائه‌شده در پژوهش حاضر می‌توان شواهد مورد استناد کل‌گرایان را تبیین کرد.

وجه بهتر بودن تبیین ارائه‌شده درباره تبیین کل‌گرایان

تبیین ارائه‌شده، درباره تبیین کل‌گرایان سه مزیت عمده دارد:

اول اینکه سادگی هستی‌شناختی بیشتری دارد؛ به این معنا که برای تبیین پدیده‌های اجتماعی واقعیت‌های کمتری را فرض می‌کند. تبیین حاضر بدون در نظر گرفتن واقعیت‌های اجتماعی به عنوان موجوداتی که به مجموعه افراد تقلیل‌پذیر نیستند همه شواهد مورد استناد کل‌گرایان را تبیین می‌کند. وقتی واقعیت اجتماعی به عنوان امری عینی و تقلیل‌ناپذیر به افراد هیچ نقش تبیینی خاصی در یک نظریه نداشته باشد، فرض وجود آن غیر ضروری می‌شود؛ به تعبیر دیگر، قائل شدن به وجود عینی واقعیت اجتماعی، بدون اینکه نقش تبیینی خاصی در یک نظریه داشته باشد، تنها یک مدعای بدون دلیل است.

دوم اینکه تبیین حاضر شکنندگی نظم اجتماعی را بهتر تبیین می‌کند. تبیین‌های کل‌گرایانه بیشتر به بعد الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی توجه می‌کنند. آنان به این حقیقت که این واقعیت‌ها چگونه تغییر پیدا می‌کنند و از بین می‌روند کمتر توجه دارند. براساس این دسته از دیدگاه‌ها

واقعیت‌های اجتماعی اموری بیرونی و تقلیل‌ناپذیر به افراد هستند که بر اشخاص تأثیر می‌گذارند. دیدگاه‌های کل‌گرایانه در تبیین پدیده‌هایی مانند انقلاب و اصلاح اجتماعی و به‌طور کلی پدیده‌هایی که عاملیت انسانی در آن‌ها نقش چشمگیری دارد، با مشکلات بیشتری روبه‌رو می‌شوند.

سوم آنکه این دیدگاه، برخلاف غالب دیدگاه‌های کل‌گرایانه - و نه همه آن‌ها - ماهیت محفوف به معنای واقعیت‌های اجتماعی را آشکار می‌کند. در اینجا در عین اینکه تقرر، ثبات و الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی با تکیه بر الزام‌های دلالت‌شناختی و روان‌شناختی تبیین می‌شوند، معنادار بودن این واقعیت‌ها نیز توضیح داده می‌شود. واقعیت اجتماعی اساساً پدیده‌ای نمادین و واجد دو سطح از دلالت - دلالت تصویری و تصدیقیه ثانیه - است.

وجه بهترین بودن تبیین فردگرایانه حاضر در مقایسه با دیگر تبیین‌های فردگرایانه

نظریات فردگرایانه بیشتر به نقد دیدگاه‌های کل‌گرایانه روی آورده‌اند و کمتر به ارائه تبیینی ایجابی برای شواهد ارائه‌شده از سوی کل‌گرایان توجه کرده‌اند. به نظر می‌رسد مهم‌ترین معضل نظریات فردگرایانه تبیین نیافتن مناسب برای پدیده الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی است. بیشتر این دیدگاه‌ها واقعیت‌های اجتماعی را وابسته به پذیرش جمعی^۱ یا اعتبارات اجتماعی می‌دانند، اما صرف پذیرش و اعتبار جمعی الزام‌آوری و فشار واقعیت‌های اجتماعی را تبیین نمی‌کند. اگر واقعیت‌های اجتماعی کاملاً وابسته به اراده افراد باشند و بقای آن‌ها نیز در گروی بقای اراده آگاهانه افراد درباره استمرار و تداوم باشد، چگونه افراد تحت الزام و فشار آن‌ها قرار می‌گیرند؛ برای مثال جان سرل معتقد است اسناد یک کارکرد وضعی^۲ به شیء یا شخصی خاص از طریق یک حیث التفاتی جمعی^۳ موجب شکل‌گیری یک واقعیت نهادی^۴ می‌شود. حال سخن این است که اگر اسناد یک کارکرد وضعی و اعتباری به شیئی خاص، مادامی که متعلق اراده جمعی افراد (حیث التفاتی جمعی) قرار می‌گیرد استمرار می‌یابد، چگونه خود افراد را تحت فشار قرار می‌دهد؟ چگونه امری که کاملاً تابع اراده جمعی است، خصلتی الزامی و غیراختیاری پیدا می‌کند؟ پاسخ این مسئله براساس دیدگاه ارائه‌شده با توجه به الزام دلالت‌شناختی براساس قانون اقتران شدید و به تبع آن الزام روان‌شناختی است.

1. Collective Acceptance.
2. Status Function.
3. Collective Intentionality.
4. Institutional Facts.

نتیجه‌گیری

خطوط کلی دیدگاه ارائه‌شده در این مقاله را می‌توان به‌صورت زیر خلاصه کرد:

(الف) هر واقعیت اجتماعی عبارت است از یک مرکب اعتباری و متشکل از نماد، عنوان و مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری که در بافتی خاص با یکدیگر اقتران شدید یافته‌اند.

(ب) ممکن است به یک عنوان واحد در بافت‌های فرهنگی مختلف مجموعه گزاره‌های هنجاری متفاوتی اسناد داده شود، اما میان آن‌ها شباهت خانوادگی وجود دارد.

(ج) قانون اقتران شدید بیان می‌کند هر گاه دو شیء با یکدیگر اقتران شدید بیابند، ذهن انسان از تصور یکی از آن‌ها به تصور دیگری منتقل می‌شود. اقتران شدید یا به علت همراهی دو شیء با یکدیگر به‌صورت مکرر و بسیار زیاد رخ می‌دهد (اقتران کمی) یا به علت همراهی و مقارنت دو شیء با یکدیگر، تحت شرایطی که برای شخص تجربه‌کننده اهمیت بسیاری دارد (اقتران کیفی).

(د) از آنجا که در واقعیت‌های اجتماعی یک عنوان خاص، مانند عنوان معلم، با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری اقتران شدید می‌یابد، ذهن به‌محض تصور آن عنوان خاص، بی‌اختیار و ناگزیر، مجموعه گزاره‌های هنجاری مذکور را تصور می‌کند.

(ه) مدلول تصویری معنایی است که خود لفظ، فارغ از اینکه چه کسی آن را به کار می‌برد، بر آن دلالت می‌کند. دلالت تصویری نتیجه فرایند اقتران شدید دو امر نزد ذهن یک شخص است. درمقابل، مراد جدی معنایی است که یک شخص آگاه و جدی از به‌کاربردن لفظ اراده کرده است. با توجه به این تفکیک، باید توجه داشت گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با عنوانی خاص، مدلول تصویری آن عنوان هستند. افرادی که درباره یک عنوان خاص قرار دارند، کسانی هستند که مدلول گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با آن عنوان را به‌طور جدی اراده می‌کنند.

(و) مدلول تصویری در واقعیت‌های اجتماعی همراه نوعی الزام دلالت‌شناختی است و مراد جدی منشأ نوعی الزام روان‌شناختی است. الزام دلالت‌شناختی به این معناست که ذهن، ناگزیر از تصور عنوانی خاص به مجموعه گزاره‌های هنجاری مقترن‌شده با آن منتقل می‌شود. این الزام نتیجه قانون اقتران شدید است. الزام روان‌شناختی به معنای الزام و فشاری است که واکنش تنبیهی و احتمالی شخصی خاص، درصورت مخالفت با او، بر یک فرد دیگر وارد می‌کند. درواقع اگر فردی از این گزاره‌های هنجاری تبعیت نکند، احتمالاً با واکنش تنبیهی فردی که مدلول این گزاره‌ها را به‌طور جدی اراده کرده است

مواجه می‌شود. همین واکنش تنبیهی محتمل نوعی الزام و محدودیت را به همراه می‌آورد که به آن الزام روان‌شناختی گفته می‌شود.

ز) الزام‌های دلالت‌شناختی در واقعیت‌های اجتماعی زمینه‌ساز تحقق الزام‌های روان‌شناختی هستند؛ برای مثال زمانی که عنوانی خاص، مانند عنوان معلم با مجموعه‌ای از گزاره‌های هنجاری خاص اقتران شدید می‌یابند و به تبع نوعی الزام دلالت‌شناختی به وجود می‌آید، شخص با پذیرفتن آن عنوان در وضعیتی قرار می‌گیرد که دیگران از او توقعات خاصی دارند (الزام روان‌شناختی). توقعات آنان به این دلیل است که در ذهن آن‌ها دسته‌ای از گزاره‌های هنجاری با عنوان اسناد داده شده به آن شخص، اقتران شدید یافته‌اند (الزام دلالت‌شناختی).

ح) دیدگاه ارائه‌شده در این مقاله می‌تواند شواهدی مانند بقا واقعیت‌های اجتماعی و زوال افراد، الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی و مقاومت واقعیت‌های اجتماعی در برابر تغییر را که کل‌گرایان برای تأیید دیدگاه خود استناد می‌کنند، به صورتی بهتر و بدون توسل به ایدهٔ عینیت‌داشتن واقعیت‌های اجتماعی تبیین کند.

ط) دیدگاه بیان‌شده در پژوهش حاضر به نحو بهتری از سایر دیدگاه‌های فردگرایانه پدیدهٔ الزام‌آوری واقعیت‌های اجتماعی را تبیین می‌کند.

کتابنامه

۱. دورکیم، امیل. ۱۳۸۷. قواعد روش جامعه‌شناسی. ترجمه علی محمد کاردان. چاپ هشتم. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۲. روحانی، محمد. ۱۴۱۳. ق. منتقى الاصول. ج ۱. چاپ اول. قم: چاپخانه امیر.
۳. سیدی فرد، سید علی و فرقانی، محمدکاظم. ۱۳۹۴. «نقد نظریه اصالت فرهنگ براساس آموزه‌های حکمت متعالیه». دوفصلنامه پژوهشی دین و سیاست فرهنگی. سال دوم. شماره ۵. صص ۳۳-۴۸.
۴. حسینی حائری، سیدمحمد کاظم. ۱۴۲۸. ق. مباحث الاصول، الجزء الاول من القسم الاول. [تقرير مباحث شهيد صدر توسط آيت الله سيد كاظم حسيني الحائري]. الطبعة الاولى. قم: دارالبشير.
۵. صدر، محمد باقر. ۱۹۹۱م. دروس في علم الأصول (الحلقة الثانية)، التحقيق و التعليق: السيد علي أكبر الحائري، قم: مجمع الفكر الإسلامي، الطبعة الأولى
۶. طباطبایی، محمدحسین. ۱۴۳۰. ق. الميزان في تفسير القرآن. جلد‌های ۳ و ۴. الطبعة الاولى. قم: منشورات ذوی القربی.
۷. _____ . ۱۳۸۷. روابط اجتماعی در اسلام. ترجمه محمدباقر حجتی. چاپ اول. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۸. _____ . (بی‌تا). حاشیه علی الکفایه. ج ۱. چاپ اول. قم: بنیاد فکری و علمی علامه طباطبایی.
۹. مطهری، مرتضی. ۱۳۹۰. فلسفه تاریخ. ج ۴. چاپ ششم. تهران: انتشارات صدرا.
۱۰. نائینی، محمدحسین. ۱۳۷۶. فوائد الاصول. ج ۱. تقریرات محمد علی کاظمی خراسانی. چاپ اول. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. _____ . ۱۳۵۲. اجود التقريرات، تقریرات ابوالقاسم خوئی. قم: مطبعة العرفان.
12. Durkheim, E. 1982. The Rules of Sociological Metho. translated by W.D. Halls. United States of America. McMillan Pres
13. Epstein, B. 2014. "What Is Individualism in Social Ontology? Ontological Individualism vs. Anchor Individualism". in Julie Zahle and Finn Collin (eds.). Rethinking the Individualism-Holism Debate: Essays in the Philosophy of Social Science, Springer International Publication

14. Searle, J. 2010. Making the Social World. Oxford: Oxford University Press.
15. Lipton, P. 2008. "Inference to the Best Explanation". In the Routledge Companion to the Philosophy of Science edited by Stathis Psillos and Martin Curd. first edition. United State of America. Blackwell Publishers
16. Sankey, H. 2008. "Scientific Method". In the Routledge Companion to the Philosophy of Science edited by Stathis Psillos and Martin Curd. first edition. United State of America. Blackwell Publishers.
17. Baker, A. 2016. Simplicity. The Stanford Encyclopedia of Philosophy. Edited by Edward N. Zalta

